

پیام کمیته هماهنگی شورای وقت سوسیالیستهای چپ ایران

با درود به دوستان جمهوری خواه دموکرات ولایتک ایران

ما ضمن تبریک به برگزاری پنجمین نشست سراسری شما، وظیفه خود دانستیم که در این رابطه ضمن بیان آرزوی موفقیت در پیشبرد اهدافتان چند نکته را یاد آور شویم.

ما همیشه مواضع سیاسی جدل را در مبارزه با جمهوری اسلامی پشتیبان بوده ایم و لائیسیت را به عنوان تأکیدی بر جدائی دین و دولت مورد توافق و تأیید قرار داده ایم.

همبستگی ما با جمهوری خواهان دموکرات ولایتک ایران در چندین بعد قابل بیان است. یکی موضع شفاف و روشن آنها در مبارزه با جمهوری اسلامی و استبداد دینی حاکم در ایران، که با صراحت در تحلیلهای تاکنونی خود در مخالفت با قانون اساسی، قوانین قضائی و مواضع ضد انسانی و ضد زن نظام جمهوری اسلامی بیان کرده اند.

دیگر آنکه با پافشاری بر لائیسیت و جدائی دین و دولت بر اهمیت آزادی عقیده و دموکراسی تأکید کرده اند و با تعریفی از دولت جدا از عقاید و مذاهب بر گسترش ارزشهای انسانی، حقوق بشر و حقوق شهروندی در راه ایجاد جامعه ای دموکراتیک تلاش کرده اند.

و اضافه براین با دفاع خود از تلاش مردم برای گسترش تشکلهای سیاسی، انجمنها و سندیکاهای کارگران و زحمتکشان، در حفاظت از دموکراسی و حقوق انسانی بر اهمیت حاکمیت مردم و دخالتگری آنها در امور سیاسی و اجتماعی جامعه تأکید کرده اند.

متأسفانه جنبش خارج کشور اسیر فرقه گرائیها و خودخواهی های سیاسی است، ولی جنبش جمهوری خواهان دموکرات ولایتک توانسته با حفظ اصول دموکراتیک خود این مشکلات را پشت سر بگذارد و همچنان یک جریان سیاسی مطرح جنبش دموکراسی خواهی ایرانیان در خارج کشور باشد.

ما ضمن آرزوی موفقیت اپوزیسیون در برچیدن بساط نظام جمهوری اسلامی از تلاش و مبارزه همه تشکلهای سیاسی جمهوری خواه علیه جمهوری اسلامی بخصوص جمهوری خواهان دموکرات و ولایتک ایران پشتیبانی می کنیم.

دوستان عزیز

ما مشوق و همراه شما در مبارزه ای که در پیش گرفته اید هستیم و
آرزومند نشست موفقیت آمیزی برای شما !
کمیته هماهنگی شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران

در گفتگو با کاوه قریشی

متوقف کردن ولی فقیه به نفع جامعه است

گفتگو کاوه قریشی با مهرداد درویش پور، منصوره شجاعی و مهران
براتی در باره انتخابات ریاست جمهوری

فعالین سیاسی و مدنی در مصاحبه با روز این گمانه زنی را که
حاکمیت برای برون رفت از وضعیت فعلی از ریاست جمهوری علی اکبر
هاشمی رفسنجانی حمایت کند، بعید می خوانند. مهران براتی، فعال
سیاسی معتقدست «نظام بر ادامه روشی که تاکنون پیش گرفته مصمم است»
و مهرداد درویش پور، استاد دانشگاه نیز بر این باورست که «هر نوع
شکاف در حاکمیت، تحرک در فضای سیاسی و متوقف کردن پیشروی ولی
فقیه، به سود جامعه است». منصوره شجاعی، فعال حقوق زنان نیز ضمن
تاکید بر اهمیت «صندوق رای و مفهوم حق» میگوید «برای ارزیابی
سناریوهای پیش رو در انتخابات باید منتظر برنامه ها و نحوه
رویارویی نامزدها با مطالبات چهارسال گذشته و مطالبات جدید جامعه
ماند».

برای رقابت در یازدهمین دور انتخابات ریاست جمهوری ایران که
نزدیک به یک ماه دیگر برگزار می شود، چهره های مختلف جناح های
سیاسی ثبت نام کرده اند. رای گیری روز ۲۴ خرداد ماه از این رو
اهمیت دارد که اولین انتخابات پس از انتخابات مناقشه برانگیز سال
۱۳۸۸ است و در شرایطی برگزار می شود که کشور به لحاظ اقتصادی و
سیاسی در عرصه سیاست داخلی و بین المللی در یکی از بحرانی ترین
دوره های خود قرار دارد. در این مورد با مهران براتی، مهرداد درویش
پور و منصوره شجاعی، فعالین سیاسی و مدنی گفت و گویی کرده ایم که
در زیر می آید.

حاکمیت در تداوم روش خود مصمم است

مهران براتی در تحلیل احتمالات انتخابات پیشرو می‌گوید: “سناریوهای گوناگونی می‌توان متصور شد. اگر از دیدگاه حکومت نگاه کنیم آقای رفسنجانی بهترین گزینه بودند برای اینکه جلو فروپاشی این نظام را بگیرند. ایشان این امکان را از همه لحاظدارند، ولی به نظر نمی‌رسد آقای خامنه‌ای تمایلش به سوی هاشمی باشد. او می‌خواهد به سیاست گذشته ادامه دهد.”

مهرداد درویش پور اما با اشاره به عروج آنچه او “بنیادگرایی اسلامی در ایران” می‌خواند، می‌گوید: “این جریان با یک کودتای انتخاباتی تعرض مجدد خود را آغاز و تلاش کرد با اختناق بیشتر جامعه را در حوزه دانشگاه، حقوق مدنی و سایر حوزه‌ها به نوعی طالبانیزه کند. این جریان می‌خواهد جامعه مدنی را به گونه‌ای محو کند و اگر نتواند این کار را انجام دهد پست ریاست جمهوری را به نوعی بی‌ارزش و بی‌خاصیت خواهد کرد تا اقتدار مطلقه ولایت فقیه پابرجا بماند.”

وی می‌افزاید: “اگرحتی یک عقلانیت پراگماتیستی راهنمای عمل حاکمیت بود، باید شرایطی فراهم می‌کرد که نیروهای پراگماتیست‌تری مانند هاشمی به میدان بیایند. اما به نظر می‌رسد، رویه‌ای که انتخاب کرده‌اند در واقع بریدن نفس جامعه است، به گونه‌ای که جریان‌های اصلاح طلب که هیچ، حتی پراگماتیست‌ها و جریان‌های ناسیونال اسلامی مانند مشایی هم تحمل نمی‌شوند.”

اما اینک هاشمی رفسنجانی ثبت نام کرده. می‌ماند یا او را از میدان دور می‌کنند؟ مهران براتی معتقد است: “برای اینکه آقای هاشمی از میدان دور شود بهترین گزینه این بود که آقای مشایی می‌توانست در انتخابات شرکت کند. اما اکنون شرایطی پیش آمده که آقای احمدی نژاد به دلایل مختلف، بدون آقای مشایی هم احتمال گرفتن آرائی برای نامزدش را دارد.”

او در توضیح این دلایل از جمله به حضورگروه‌هایی مانند بازنشستگان و کسانی که دریافت یارانه را مثبت می‌دانند اشاره می‌کند و همچنین تولید کنندگانی که از شرایط تحریم منتفع شده‌اند. او بر این باورست که این گروه‌ها ممکن است پشت سر احمدی نژاد قرار گیرند.

با این وجود چه سناریوهایی را می‌توان برای این انتخابات پیش بینی کرد؟ مهرداد درویش پور می‌گوید: “اگر مشایی رد صلاحیت شود، به نظر من تکثرگرایی در جامعه شدت پیدا خواهد کرد. این شدت گرفتن حتی ممکن است به این منجر شود که مردم به رفسنجانی که نماد سرکوب،

نماد حاکمیت و در واقع ذی نقش در بسیار از فجایعی است که جمهوری اسلامی به بار آورده، رای دهند تا بدین طریق جلو اقتدار ولی فقیه را بگیرند.

مهران براتی اما در مورد گمانه‌های قابل طرح در ارتباط با با هاشمی رفسنجانی می‌گوید: " شانس او این است که با رای هواداران حکومت به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شود. چون اگر قرار باشد با رای امثال ما به حکومت برسد حتما در این بازی شانس نخواهد داشت. شانس او در این است که چنین نقشی پیدا کند، ولی حکومت حاضر نیست این نقش را به او بدهد. بنابراین می‌ماند بازی میان طرفداران احمدی نژاد و دیگر نامزدهای اصولگرایان مانند ائتلاف پیشرفت و آقای جلیلی."

مهرداد درویش پور با اشاره به تلاش حاکمیت برای ممانعت از حضور خاتمی که به گفته او "پیروزی‌اش قطعی بود" می‌گوید: "در دقیقه نود حضور مشایی و هاشمی به نظر من یک مقدار معادله سیاسی در جامعه ایران را دستخوش تحول کرد. به این معنی که سناریوی پیشین که می‌خواستند به نوعی بی دردسر یک رئیس‌جمهوری را به جامعه تحمیل کنند، عملاً به عقب رانده شد."

درویش پور می‌افزاید: "اما هنوز هم اصولگرایان ممکن است با تقلب انتخاباتی و ترفندهایی که پیشتر به کار برده‌اند، تنور انتخابات را داغ و نماینده خودشان را تحمیل کنند. اما واقعیت این است که بن بست سیاسی جامعه ایران به گونه‌ای شده که هم مردم هم حکومت در نوعی گنجی به سر می‌برند؛ موقعیتی که به نظر من هیچکس نمی‌تواند خود را به سادگی بر دیگری تحمیل کند."

این استاد دانشگاه می‌افزاید: "فکر می‌کنم بسیاری از نیروهای رادیکال جامعه به آقای هاشمی رای نخواهند داد. در این تردید نیست. اما فکر می‌کنم در بین سه گروه شکاف قدرتمند صورت خواهد گرفت. یکی خود اصولگرایان هستند، جمعی از آنها به سمت برخورد معتدل‌تر با رفسنجانی خواهند رفت و سناریویی پراگماتیستی را دنبال می‌کنند ولی بخش دیگرشان هم حمله‌های شدید خواهند کرد. در میان اصلاح طلبان هم به نظرم شکافی ایجاد خواهد شد. اصلاح طلبان رادیکال تمایل چندانی ندارند که خود را با رفسنجانی تداعی کنند، اما اصلاح طلبان میانه رو این بلوک را ایجاد خواهند کرد. در نتیجه فکر می‌کنم بخش قابل توجهی از اصلاح طلبان پشت سر آقای رفسنجانی خواهند رفت و ائتلاف پراگماتیسم و اصلاح طلب را شکل خواهند داد."

مهران براتی هم می‌گوید: "فعلاً ما در مسابقه و میدان بازی گروه‌هایی

قرار داریم که درون حکومت هستند. ما جزو شرط بندهای بیرون گود هستیم که حدس می زنیم در این بازی کدام یک برنده خواهد شد." درویش پور اما در تحلیل نهایی بر این باور است که: "هر گسترش شکاف در حاکمیت تحرک در فضای سیاسی و متوقف کردن پیشروی ولی فقیه به سود جامعه است؛ آن فرایندی که حکومت کار را به آنجا برساند که حمله نظامی صورت بگیرد و جامعه شیرازه اش از هم بپاشد. متوقف کردن این پروژه به خودی خود گامی است مثبت. باید از هر گونه عقب نشینی حکومت استقبال کرد، گرچه جامعه نباید خواست های خود را به خواستهایی که آقای رفسنجانی و دیگر نمایندگان حاکمیت دارند، تقلیل بدهد."

البته هنوز همه گروه ها و فعالان اجتماعی به طور صریح ارزیابی خود را از احتمالات و سناریوهای پیش رو ارائه نداده اند. در همین ارتباط منصوره شجاعی، فعال زنان می گوید: "بحثی که الان داریم مفهوم حق و صندوق رای است. این نکته باید بررسی شود که از طریق رای دادن چقدر می توان به حقوق خود دست پیدا کرد؟ مثلاً جنبش زنان در انتخابات آینده از طریق صندوق رای به کدام یک از مطالبات خود می رسد؟ وقتی این نسبت تعریف شود، حضور زنان در انتخابات نیز می تواند تعریف شود."

او می افزاید: "با اتفاق هایی که افتاده و شرایط فعلی، باید منتظر برنامه نامزدها ماند. آیا این برنامه ها به مطالبات جریان های مختلف نزدیک است؟ ما هنوز چیزی ندیده ایم و در فضایی هستیم که مشخص نیست برنامه نامزدها به چه صورت خواهد بود."

به نظر این کنشگر اجتماعی "باید دید این انتخابات در چه شرایطی اتفاق می افتد و چقدر نگاه نامزدها به حقوق جامعه است و به اینکه تا چه حد جامعه را به سمت مطالبات دمکراتیکی که از چهار سال پیش تا به حال مطرح می کنند، پیش ببرند. به هر حال چهار سال پیش مردم با حضور در خیابان به نتایج یک انتخابات اعتراض کردند." به گفته خانم شجاعی "مطالباتی که آنزمان مطرح شد هنوز هم پا برجاست. باید دید برنامه هایی که ارائه می شوند چقدر ادامه آن مطالبات است و به چه میزان بر آنها افزوده شده. چون می دانیم مطالباتی مانند آزادی زندانیان سیاسی و رفع حصر هم بر مطالبات مردم انباشت شده است."

گفتگو امیر صفاریان با مهرداد درویش پور در باره انتخابات ریاست جمهوری در ایران

نظرتان در باره انتخابات در جمهوری اسلامی چیست؟

قانون اساسی جمهوری اسلامی و نهادهای غیر انتخابی آن که بر تئوکراسی استوار است، اساساً امکان یک انتخابات دمکراتیک و آزاد بر پایه موازین بین المللی حقوق بشر را سلب کرده است. از اینرو به عنوان فردی لائیک که اقتدار دینی را نظامی مبتنی بر تبعیض و غیر دمکراتیک می دانم، تمایلی به شرکت در انتخاباتی که بیش از آن که چالشی علیه استبداد دینی باشد، برای آن مشروعیت زایی کند، ندارم. با این همه بر این باور نیستم تنها ماهیت نظام های موجود، تعیین کننده رفتار انتخاباتی است، بلکه سنجش سود و زیان سیاسی در ارزیابی از رفتار انتخاباتی مهم است. مبارزه سیاسی به انتخابات محدود نمی شود، اما انتخابات هم یکی از حوزه های مهم مبارزه سیاسی است. بنابراین اگر بفرض در یک نظام استبدادی شرکت در انتخابات بتواند بیش از مشروعیت زایی برای حکومت، گشایشی در فضای سیاسی جامعه ایجاد کند، باید به آن همچون حوزه ای از کارزار سیاسی نگریست. لازم نیست متخصص مسایل سیاسی و یا صاحب نظر بود تا این منطق فهمیده شود. مردم خود این منطق را در چند دوره معین در جمهوری اسلامی نشان داده اند. شرکت گسترده مردم در انتخابات ۲ خرداد ۱۳۷۶، انتخابات ۲۲ خرداد دوره دوم کاندیداتوری خاتمی، انتخابات مجلس ششم و بالاخره در انتخابات سال ۸۸، نشان گر منطق واقع گرایانه مردمی است که به محض آن که احساس کردند می توانند از فرصت سیاسی ایجاد شده به قصد گشایش فضای سیاسی در انتخابات با تمام نواقص و معایب آن استفاده کنند تردید نکردند.

آیا با همین منطق نباید به امید ایجاد گشایش در فضای سیاسی در انتخابات پیش رو نیز شرکت کرد؟

خیر! به گمانم پس از سرکوب جنبش سبز و تحولات تا کنونی پس از آن، جامعه وارد مرحله تازه ای شده است. رهبری نظام مایل نیست به هیچ وجه عقب نشینی بکند. مرد هم به خاطر اعتراض شان به نتایج دستکاری شده انتخابات، با سرکوب و تحقیر روبرو شدند و دیگر تمایل چندانی برای شرکت در انتخابات از خود نشان نمی دهند. نحوه برخورد حکومت با جنبش سبز نشان دهنده این بود که نظام روی کار آمدن دوباره اصلاح طلبان را تحمل نمی کند و مردم هم سخت مایوس و سرخورده شده اند. بدین معنی جامعه دیگر از این مرحله عبور کرده است و تکرار حوادثی نظیر انتخابات ۸۸ و جلب نظر دوباره مردمف ابداً کار ساده ای نیست. کودتای سال ۳۲ و پیامدهای بعدی آن تجربه تاریخی عبرت انگیزی است. شاه فکر کرد یک دهه پس از کودتا، مردم تحقیری را که

با آن روبرو شده بودند فراموش کرده اند. اما با آن که انقلاب سفید شاهانه دستاوردهای مثبتی هم برای جامعه در بر داشت - جز جبهه ملی که با شعار اصلاحات آری، دیکتاتوری نه با آن دو گانه برخورد کرد- مردم تره ای هم برای آن خورد نکردند! به جای آن، به محض آن که در سال ۵۶ کوچکترین گشایشی در فضای سیاسی جامعه بر اثر فشار حقوق بشری کارتر ایجاد شد، دیگر نه از تاک نشانی ماند و نه از تاکستان!

با توجه به شکاف گسترده ای که بین دولت و ملت در پی سرکوب جنبش سبز ایجاد شده است، به نظر مسئله شرکت گسترده مردم در انتخابات منتفی است. تنها اگر موسوی و کروبی مردم را به انتخابات فرا بخوانند، احتمال آن که شرکت در انتخابات گسترده تر شود وجود خواهد داشت. سکوت آنها و یا مخالفت تلویحی آنها باعث می شود بخش قابل توجهی از کسانی که به اصلاح طلبان رای دادند نیز در این انتخابات شرکت نکنند. یعنی اگر در جامعه احساس شود که اصلاح طلبان زرد و یا نیروهای پراگماتیست به قصد شرکت در انتخابات پیش رو، نماد های جنبش سبز را دور می زنند و به سمت سازش با حکومت گام برمیدارند، بخشهای رادیکال تر اصلاح طلب موضع خواهند گرفت و در انتخابات شرکت نخواهند کرد.

یعنی حتی اگر از حصر هم پیامی مبنی بر شرکت در انتخابات بیاید بنا بر اینکه برای مثال یک کاندیدای اصلاح طلب درجه دوم هم معرفی شود آیا به نظر شما باز هم مردم شرکت گسترده خواهند کرد؟

دو مولفه میتواند احتمال شرکت در انتخابات را افزایش دهد. یکی عقب نشینی حکومت است که هیچ نشانه جدی از آن در دست نیست. سران نظام در این زمینه واکنش های متفاوتی از خود نشان داده اند. گاه افرادی نظیر عسگر اولادی می آیند و میگویند: موسوی و کروبی جزو فتنه گران نیستند و یا اصلاح طلبان به شرکت در انتخابات تشویق میشوند و گاه گفته میشود ما به هیچ وجه با فتنه گران سر سازش نداریم و اصلاح طلبان میانه رو تر به برائت از "فتنه گران" فرا خوانده و حتی خاتمی نیز مفسد فی الارض خوانده می شود. بنا براین در عین حال آن که صدا های مختلفی در حکومت شنیده می شود، در حال بازی دادن اصلاح طلبان نیز هستند. در مورد رفسنجانی نیز یک روز بخشنامه می دهند ایشان را آیت الله رفسنجانی خطاب کنید. روز دیگر تهدید می شود که در صورت کاندیداتوری رسوایش خواهند کرد! اما این گونه بازی ها و زیگزاگها هیچ نشانه ای از عقب نشینی در بر ندارد.

عامل دیگر که می توانست وسوسه شرکت در انتخابات را گسترش دهد، امید مردم به ممکن بودن تغییر اوضاع در شرایط کنونی است که تا کنون هیچ نشانه ای از آن مشاهده نمی شود. موسوی و کروبی هم در موقعیتی هستند که دعوت شان از مردم برای شرکت در انتخابات هزینه سنگینی برای اعتبار آنها در بر خواهد داشت و تا کنون نشانه ای هم از چنین تمایلی در کار نیست.

آیا حضور احمدی نژاد در انتخابات، ممکن است برخورد نظام به اصلاح طلبان را تعدیل کند؟

کمتر از دوماه به انتخابات مانده هنوز دقیقاً نمیدانیم صحنه سیاست ایران در روز انتخابات چگونه رقم خواهد خورد. به گمان ما با مثلث اصول گرایان، کاندیدای مورد حمایت احمدی نژاد و کاندیداتوری اصلاح طلبان زرد روبرو خواهیم شد. حکومت مایل است اصلاح طلبان برای عقب راندن احمدی نژاد و دمیدن در تنور انتخابات با ارائه کاندیدهای دست چندم در انتخابات حضور یابند. اما به شرطی که کوچکترین شانس برای برد نیابند و با کارت بازنده بازی نکنند! به هررو یک نکته روشن است: شکاف در جامعه اصلاح طلب در حال رشد است. تعدادی از کاندیدهای اصلاح طلب زرد و یا دست چندم ابراز آمادگی کرده اند. همچنین در حالی که نیروهای اصلی اصلاح طلب رادیکال تر تا کنون تمایلی به شرکت در انتخابات نشان نداده اند، هم اکنون هم در داخل و هم در خارج از کشور، گروه هایی "کاتولیک تر از پاپ" با نامه نگاری های سرگشاده در وصف پیامدهای حضور خاتمی در انتخابات، از او دعوت کرده اند که بر تردیدهایش غلبه کند و برای نجات کشور و "اجرای بی خدشه قانون اساسی" قدم به میدان بگذارد. این در حالی است که او و خود تصویر واقع بین تری از اوضاع سیاسی کشور نسبت به این دست از مشوقان خود دارد. بهرو بخشی از جامعه اصلاح طلب در پی اجماع بر سر خاتمی هست. اما بخشهای رادیکال تر آن هنوز برای شرکت در انتخابات متقاعد نشده اند و نگاه بدبینانه تری به انتخابات پیش رو و شرایط آن دارند. با این همه ایران سرزمین شگفتی ها است و ممکن است با حوادث غافلگیرکننده ای نیز روبرو شویم.

نظر نیروهای جمهوری خواه در باره انتخابات چیست؟

در میان جامعه جمهوریخواه نیز این شکاف به چشم می خورد. بخش قلیلی تصمیم گرفته اند از کاندیداتوری خاتمی که سهل است، حتی از کاندیداتوری رفسنجانی نیز حمایت کنند. گرچه بیشتر آنان بر سر خاتمی اجماع کرده اند. بخشی نیز نظیر خود من شرکت در انتخابات را

ابدا صلاح نمیدانند. من شخصا تا زمانیکه با تغییر جدی در وضعیت کنونی روبرو نشویم، از تحریم انتخابات دفاع میکنم. هیچ نشانه ای هم از این "تغییر جدی" نمی بینم و برآنم نباید ملت را تشویق کرد که حتی با تمام این تحقیرها بروند و در انتخابات شرکت کنند و آنها را به خواری واداشت. باید فشار آورد برای به عقب راندن حکومت. یکی از این فشارها سازمان دادن کمپین برای آزادی چهره های نمادین جنبش سبز و دیگر زندانیان سیاسی است که بدون آن گشایشی در فضای سیاسی صورت نخواهد گرفت. اقدام دیگر، کمپین دفاع از انتخابات آزاد است که مهم است با تلاش مشترک دیگر نیروهای اپوزیسیون به گفتمان همگانی در جامعه بدل گردد.

نظر شما در مورد کمپین رفع حصر موسوی کروبی و زهرا رهنورد و اینکه این کمپین نتوانسته تاکنون به یک کمپین قدرتمند تبدیل شود چیست؟

کمپین برای آزادی موسوی و کروبی و زهرا رهنورد باید خیلی زودتر از این آغاز و به یک کمپین بین المللی تبدیل میشد. اگر یک بسیج بین المللی درخوری در این زمینه صورت میگرفت میتوانست در عقب راندن حکومت اسلامی موثر واقع شود. تجربه نشان داده است زمانی که روی آزادی اشخاص معینی زوم میشود امکان و کارایی بسیج افکار بین المللی بیشتر می شود. ما قبلا برای آزادی فرج سرکوهی، اکبر گنجی، ناصر زرافشان، دانشجویان دستگیر شده در ۱۸ تیر و زندانیان سیاسی فعال حقوق زنان و تعدادی از فعالان حقوق بشر و روزنامه نگاران در ایران کوشیده ایم که در پاره ای از موارد به آزادی فرد زندانی شده نیز منجر شده است. با توجه به نقش بسیار برجسته این ۳ نفر در جنبش سبز، کمپین برای آزادی آنها نیازمند تمرکز بیشتری است. البته آستانه انتخابات بهترین فرصت سیاسی برای گسترش این کمپین است.

اما در مورد چرایی این که مبارزه برای آزادی آنها حتی در آستانه انتخابات نتوانسته به یک کمپین قدرتمند و جدی تبدیل شود باید درنگ کرد. اصلاح طلبان در دفاع از خواست های نیروهای جمهوری خواه و سکولار جامعه تا دلتان بخواهد در تمام دوره حیات خود کوتاهی کرده اند. از این رو عیجب هم نخواهد بود که این نیروها که عموما ساختار شکن هم هستند، به ویژه در خارج از کشور که حوزه اصلی نفوذ و فعالیت اشان است، چندان در سازماندهی و حمایت از چنین کارزاری بسیج نشوند.

ما برغم اختلاف نظر ها و تفاوت های فکری جدی که با گروه بندی اصلاح

طلب جامعه داریم، در همسویی مان در دفاع از آزادی سیاسی نباید تردید کنیم. علاوه بر آن در زمینه مخالفت با تحریم های گسترده، حمله نظامی و بدیل سازی توسط قدرت های خارجی، حمایت از تحول مسالمت آمیز در کشور و رعایت حقوق بشر و حفظ یکپارچگی و استقلال کشور می توانیم همسویی هایی داشته باشیم. فهم معنای رقابت سیاسی سالم نیازمند گذار از فرهنگ خودی و غیر خودی که تنها به حکومت خلاصه نمی شود، نه تنها به گسترش رواداری در جامعه یاری خواهد رساند، بلکه اجازه می دهد آن جا که ضروری است کنار یکدیگر بایستیم و آنجا هم که نمی توانیم، برای پیشبرد پروژه های خود با یکدیگر رقابت سالم را سازمان دهی کنیم!

به نقل از روز

بالاخره چه باید کرد؟ استاد!

ذکر بدیهیات همه دان و ردیف کردن مصائب عینی و ارائه رخدادهای موجود که در رسانه ها آمده است را در این مقال تحمل کردیم که رهنمود استاد را بشنویم. اپوزیسیون نباید شرکت کند، اما حق ندارد به مردم بگوید که شرکت نکنند. مردم هم که به ناگزیر برگه رای خود را به مسلخ رفسنجانی می برند یعنی که در انتخابات شرکت می کنند. عجب پیش بینی ی برای دومی و عجب تر وظیفه ای که برای اپوزیسیون قائل است. اپوزیسیون چرا نمی تواند اگر ایده دارد و درست هم است به مردم بگوید و از آنها بخواهد که این ایده را پیگیری کنند. اپوزیسیون چگونه می تواند در میان مردم نفوذ کند اگر که نباید از مردم چیزی بخواهد؟ گویا قرار است که ما باید تا بودن این رژیم یکی به میخ بزنیم و یکی به نعل و البته نتیجه اش می شود همین وضعیت. حداقل وضعیت اپوزیسیون تغییری نخواهد کرد یا بهتر است که گفته شود برخی از اپوزیسیون عاقلانه می دانند که اپوزیسیون مداخله گر نباشد

زندانی سیاست و اهمیت اطلاع رسانی

گفتوگو با منصور اسانلو
یا نته آ بهرامی

زندانیانی که در زندان‌های جمهوری اسلامی غریب و تنها و بدون پشتوانه هستند، مورد حمایت رسانه‌ها قرار نمی‌گیرند، شناخته شده نیستند و همچنان گمنام می‌مانند، بدترین اجحاف‌ها، کتک‌ها و شکنجه‌ها را هم خودشان و هم خانواده‌هایشان متحمل می‌شوند.

[illegible]

0000000 00000000 00000000 000000 00 00 0000000 00 00 0000000 000000
 00 .000 000000 000000 00 00 00 0000 000000 0000 000000 000000 00
 00000000 00000000 .000 00000 00000000 0 00000 0000000000 00 00 000 000
 00000 00 0000000 0000 00 0 00 0000000 00000000000 000000000 00
 00000000000 0 00000000000 00000 0000000 00 00000 00000 000000 000000000
 000000 00 00 000000 000000000 0000000 0000 000000 000000000 0000000
 00 000000 0 0000 00000 00000 00 00 000 00000 0000 00000000 000000 .0000
 .0000 000000

0000 000000 000 000 000000 000000 00 0000 00 000 000000 00
 0000 00000000 00000 000000 0000 000000 00000 00000000 00000
 0000 00000 000000000 00 00000000000 0000 0 00000 0000 0000000
 000 0000 0000 000 0000000 0000 000000 00000000 0000 00 .000000
 0000000 000000 0 00000 000000000 0000 00 00000000000 000 00
 000000 00 000000 00000000 00 0000 00000 00 000000 000 00 0000000
 000000000 00000000 00 000000000 00 000000 000 00 00000000

در یک دهه اخیر، خبرنگاران و رسانه‌ها تلاش می‌کنند تا درباره وضعیت فعالان سیاسی - اجتماعی در زندان، اطلاع‌رسانی کنند. این اطلاع‌رسانی‌ها چه تاثیری در وضعیت شما در زندان داشت؟ در پیوند با رسانه‌ها، برخورد بازجوها با شما چگونه بود؟

منصور اسانلو - بسیاری از خانواده‌ها و دوستان زندانیان سیاسی، نمی‌دانند چه عکس‌العملی باید نسبت به وضعیت آنها نشان دهند. چون اطلاعاتی‌ها و بازجوها و عوامل جمهوری اسلامی اولین چیزی که از خانواده آنها می‌خواهند و آنها را می‌ترسانند، این است که مبادا مصاحبه کنید، مبادا خبر این زندانی را به جایی بدهید که پرونده زندانی را سنگین‌تر کند و اگر شما در مورد زندانی‌تان با ما کنار بیایید و همکاری کنید، زودتر مسئله‌اش حل می‌شود. این اما یک دروغ بیشتر نیست.

زندانیانی که در زندان‌های جمهوری اسلامی غریب و تنها و بدون پشتوانه هستند، مورد حمایت رسانه‌ها قرار نمی‌گیرند، شناخته شده نیستند و همچنان گمنام می‌مانند، بدترین اجحاف‌ها، کتک‌ها و شکنجه‌ها را هم خودشان و هم خانواده‌هایشان متحمل می‌شوند. وقتی خبری درباره یک زندانی در رسانه‌ها منتشر می‌شود، حکومت می‌فهمد که این زندانی شناخته شده است و باید به سلامتی او توجه کند و اگر روزی بخواهد او را جلوی چشم مردم به دادگاه ببرد یا حتی اگر بخواهد او را زیر طناب دار ببرد، باید یک انسان سالم را ببرد. همین باعث می‌شود که دست‌شان در رابطه با بسیاری از رفتارهای ظالمانه‌ای که با زندانی می‌کنند، بسته شود.

در مورد خود شما چطور بود؟ آیا تجربه ویژه‌ای در زندان داشته‌اید که به موضوع رسانه‌ها اشاره کرده باشند؟

منصور اسانلو - زندانیانی که در زندان‌های جمهوری اسلامی غریب و تنها و بدون پشتوانه هستند، مورد حمایت رسانه‌ها قرار نمی‌گیرند، شناخته شده نیستند و همچنان گمنام می‌مانند، بدترین اجحاف‌ها، کتک‌ها و شکنجه‌ها را هم خودشان و هم خانواده‌هایشان متحمل می‌شوند. وقتی خبری درباره یک زندانی در رسانه‌ها منتشر می‌شود، حکومت می‌فهمد که این زندانی شناخته شده است و باید به سلامتی او توجه کند.

من تجربه‌ای دارم که اتفاقاً جالب است برایتان بگویم. در همین آخرین دستگیری من که خیلی وحشتناک بود، یعنی از همان اول ۱۰، ۱۵ نفری آمده بودند که من را ببرند. من توی اتوبوس کنار دست همکارم نشسته بودم و داشتم با او گفت‌وگو می‌کردم. سرچهارراه بودیم و چراغ قرمز بود. من را از توی اتوبوس کشیدند پایین و به شدت کتک زدند. یک دستبند هم به دست راستم بسته بودند و مرا با آن می‌کشیدند که خیلی درد داشت و در عمل آدم را از دفاع غافل می‌کرد.

ولی با این حال من تلاش می‌کردم تا مقاومت کنم و این مقاومت برای آن‌ها همیشه آزاردهنده بود. هر سه دفعه که مرا دستگیر کردند، بدون مقاومت نرفتم و این باعث می‌شد مردمی جمع شوند و باخبر شوند. بعد همین مقاومت تبدیل به یک خبر رسانه‌ای می‌شد. چون صدها نفر آن مقاومت را می‌دیدند، چهارراه بسته می‌شد و حدوداً ده دقیقه‌ای طول می‌کشید تا این‌ها مرا ببرند و همین باعث می‌شد خبر دستگیری منتشر شود.

بالاخره میان آن آدم‌هایی که این صحنه را می‌دیدند، یکی پیدا می‌شد که مرا می‌شناخت و از یک راهی، همسایه‌ای، فامیلی، عضو خانواده‌ای، همکاری و یا فعالان سندیکایی و بچه‌های سیاسی این خبر را منتشر می‌کرد و بالاخره به یک بنگاه خبری می‌رسید. آخرین بار، وقتی مرا کشیدند و انداختند توی ماشین، شروع کردند به کتک زدن و لت و پار کردن من. در ماشینی که مرا می‌بردند، رادیو روشن بود. موج رادیوی آن‌ها روی رادیو فردا بود. به ناگهان فرستنده آهنگ را قطع کرد و گفت که منصور اسانلو، رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد در صدمتری محل خانه‌اش، با ضرب و شتم شدید عده‌ای دستگیر و به جای نامعلومی برده شد.

اطلاعاتی‌ها که این خبر را توی ماشین شنیدند، اول شوکه و بعد هم عصبانی شدند و شروع کردند به فحاشی که مثلاً «فلان فلان شده را ببین که چه تشکیلاتی دارد. هنوز یک ساعت هم نیست که گرفتیمش، خبرش همه جا پخش شده. بعد هم شروع کردند به کتک زدن من.

این خبر این‌ها را مات کرد. بعدها وقتی مرا به زندان بردند، در اولین ملاقاتی که به من داده شد، سریع به مادرم گفتم که این‌ها مرا زدند، لت و پارم کردند، صورتم را ببین، بدنم را ببین. پیراهنم را هم زدم بالا تا او کبودی‌های تنم را ببیند. مامورها تا این حرکت را دیدند مرا به زور کشیدند و از سالن ملاقات بردند بیرون که مادرم بیش از این جاهای کبود بدن من را نبیند؛ جاهایی که بعد از دو، سه ماه هنوز کبود بود. این اطلاع‌رسانی چه از داخل زندان، چه توسط خبرنگارها و چه توسط رسانه‌ها برای زندانی یک سپر امنیتی ایجاد می‌کند و من از همین‌جا به خانواده‌های زندانیان پیشنهاد می‌دهم، حتماً در مورد زندانی‌هایشان تا می‌توانند گزارش بدهند، تا می‌توانند با رسانه‌ها مصاحبه کنند و تا می‌توانند از وضعیت عزیز دربندشان بگویند. گول بازجویان را نخورند که می‌گویند اگر ساکت باشید، زودتر زندانی‌تان را آزاد می‌کنیم.

وقتی ساکت باشید، هر بلایی که دلشان می‌خواهد زیر بازجویی‌ها سر زندانی‌ای که در سکوت مطلق به‌سر می‌برد، می‌آورند. خیلی از خانواده‌ها، وقتی نان‌آورشان دستگیر می‌شود، دیگر پول ندارند تا دنبال زندانی‌شان بروند. این‌ها جزئیاتی است که هیچ وقت رسانه‌ها به آن توجه نمی‌کنند. آن فشاری که روی خانواده‌های زندانی، بر همسر و بچه‌های زندانی و اطرافیان آن‌ها می‌آید، لازم است بیشتر مد نظر قرار بگیرد. چون شکنجه‌ای که به آن خانواده‌ها وارد می‌شود، کمتر از شکنجه‌ای نیست که به زندانی وارد می‌شود.

آیا بازجوی شما به مسئله اطلاع‌رسانی و رسانه‌ها اشاره می‌کرد و چیزی می‌گفت؟ تأثیر آن در وضعیت شما چه بود؟

در اولین دستگیری سال ۸۴ خورشیدی، وقتی مرا به بند ۲۰۹ بردند، یک مدت طولانی مرا در انفرادی و زیر بازجویی بردند؛ هفت ماه و ۲۳ روز در بند ۲۰۹ بودم. بعد از ماه اول و دوم، سروصداهایی در رابطه با دستگیری من بلند شد و کارگرهای شرکت واحد هم (درود به همت‌شان) زحمت کشیدند و دو اعتصاب راه انداختند (اعتصاب چهارم دی و اعتصاب ششم تا هشتم بهمن که طی آن شماری از افراد را کتک زدند، خیلی از فعالان کارگری و حتی همسران و بچه‌هایشان را هم بازداشت کردند). وقتی این وقایع اطلاع‌رسانی شد، بازجوهای من آمدند و جلوی من یک پرونده ۵۰۰، ۶۰۰ صفحه‌ای بزرگ گذاشتند و گفتند آخر تو کی هستی که این قدر درباره‌ات خبر هست؟ این همه دنبال هستند؛ حزب کمونیست فلان کشور، حزب سوسیالیست فلان کشور، سلطنت‌طلب‌ها، توده‌ای‌ها، مجاهدین، فدایی‌ها، سوسیالیست‌های نمودانم نیویورک یا سندیکای فلان. یک عالم اسم را با عصبانیت به زبان می‌آوردند که بگویند: تو عضو همه این‌هایی یا به همه این‌ها وصلی و همه این‌ها را پای تو می‌گذاریم... حکم تو اعدام و محاربه است، چون همه این‌ها از تو پشتیبانی کردند و خلاصه تو با این‌ها رابطه داشتی.

خیلی از خانواده‌ها، وقتی نان‌آورشان دستگیر می‌شود، دیگر پول ندارند تا دنبال زندانی‌شان بروند. این‌ها جزئیاتی است که هیچ وقت رسانه‌ها به آنها توجه نمی‌کنند. آن فشاری که روی خانواده‌های زندانی، بر همسر و بچه‌های زندانی و اطرافیان آن‌ها می‌آید، لازم است بیشتر مد نظر قرار بگیرد. چون شکنجه‌ای که به آن خانواده‌ها وارد می‌شود، کمتر از شکنجه‌ای نیست که به زندانی وارد می‌شود.

یعنی این پرونده را آورده بود به عنوان این که مرا بترساند. چون قبل از آن من هیچ سابقه بازداشت و حضور در زندان نداشتم و آن‌ها

هم هیچ پرونده‌ای از من نداشتند. برای همین تعجب هم می‌کردند که چطور می‌شود از آدمی که دفعه اول زندانی و بازداشت شده، این همه حمایت بین‌المللی و داخلی و خارجی بشود. حتی حزب مشارکت، مجاهدین انقلاب، نیروهای داخلی، بچه‌های ملی-مذهبی، نهضت آزادی، جبهه ملی، دانشجویان، تحکیم وحدت و... همه از من پشتیبانی کرده بودند و دست‌شان هم درد نکند و به این ترتیب یک حمایت ملی و یک پیوند همگانی سر قضیه سندیکای ما برقرار شد.

این اطلاع‌رسانی جان من را به نظر خودم نجات داد. خود آن‌ها هم می‌گفتند. می‌گفتند: «اگر دهه ۶۰ بود تا حالا تو را کشته بودیم. خیلی شانس آوردی که الان گیر ما افتادی.» این اطلاع‌رسانی و این قدرت وسایل ارتباط جمعی، جان روزنامه‌نگاران و زندانیان سیاسی-اجتماعی را در دهه ۸۰ و ۹۰ نجات داد و می‌دهد تا مثل دهه ۶۰ همه را قتل‌عام نکنند، مثل سال ۶۷ آن همه آدم، هزاران آدم را نکشند. این اطلاع‌رسانی خیلی کمک می‌کند.

بازتاب انتشار نامه‌هایی که از داخل زندان به بیرون ارسال می‌شد و در رسانه‌ها انعکاس پیدا می‌کرد چگونه بود؟

آخرین بار در سال ۹۰ من یک نامه ۱۲ صفحه‌ای را از زندان بیرون دادم، در پیوند با روز اول ماه مه. در آن نامه کارگران را دعوت به حضور در میدان‌ها و خیابان‌ها کرده بودم. این نامه به‌طور خیلی وسیع منتشر و چاپ شد و خیلی هم بازجوها را عصبانی کرد که چه‌جوری این نامه از داخل زندان بیرون رفته و چه جوری منتشر شده است.

بعد من نوشتن آن نامه را به گردن نگرفتم. چاپ اینترنتی‌اش را آوردند و من گفتم نمی‌دانم چیست. بدهید بخوانم. وقتی نامه را به من دادند که بخوانم، وقتی دیدم این نامه با آن وضع بیرون رفته و حالا با این وضع تایپ‌شده خیلی کیف کردم که ای بابا چقدر ارسال چنین نامه‌هایی تأثیر دارد. این اطلاع‌رسانی هم روی ما به عنوان زندانی اثر مثبت دارد و هم دست و پای بازجو و زندانبان را می‌بندد که نتواند خشونت‌ش را در سطح خیلی بالا نسبت به زندانی اجرا کند و این خیلی مهم است.

اینجا جا دارد از بهروز جاوید تهرانی یاد کنم که یکی از بهترین انسان‌هایی است که در عمرم دیده‌ام. او از فعالان حقوق بشر است و با سایت هرانا کار می‌کند و بیشترین زحمت را برای انتقال اخبار زندانی‌ها می‌کشد و اخبار نقض حقوق بشر در ایران را به رسانه‌های

مختلف می‌فرستد. آن موقع هم ایشان یکی از کسانی بود که در این زمینه خیلی کار کرد، زحمت کشید و در بازکردن کانال‌های ارتباطی نقش داشت. هنوز هم که هنوز است خوشبختانه در تمام زندان‌های ایران ما این کانال‌های ارتباطی را داریم. زمانی هم که در زندان بودیم، می‌توانستیم از زندان‌های دیگر خبر بگیریم.

گفته می‌شود که بازجویان به خیلی از فعالان اجتماعی پس از دوران دستگیری، توصیه می‌کنند که یا از ایران خارج شوید یا اگر در داخل می‌مانید، ساکت باشید و حرف نزنید. در مورد شما چگونه بود؟

۱۹ تیر ۱۳۸۶ که دستگیری آخر من صورت گرفت، فکر می‌کردند که بهتر است مرا ببرند و بکشند. پیچیدند توی یک خیابان فرعی در شمال تهران در حالی که مرا خوابانده بودند روی صندلی و روی من نشسته بودند. کمر من از سه‌جا آسیب نخاعی دید که توی عکس‌هایم هم هست. فقط از زانو به پایین‌شان را می‌توانستم ببینم. دیدم در ماشین سمت خیابان باز شد و آن کسی که روی من نشسته بود پیاده شد و یکی دو نفر دیگر آمدند جلو و با مشت توی سر من، توی گردن من کوبیدند. فحش‌های خیلی بد می‌دادند و می‌گفتند: «ما که گذاشتیم بروی... برای چی برگشتی؟ تو که رفته بودی؟ آنجا آن همه تحویل گرفتند. سفر دور دنیا برایت گذاشته بودند. برای چی برگشتی و آمدی؟»

منظورشان آن دوره بود که من برای شرکت در یکی دو کنگره جهانی به خارج از کشور رفته و برگشته بودم. این‌ها فکر می‌کردند که وقتی بروم، دیگر برنمی‌گردم و چون برگشته بودم، خیلی کینه‌توزانه رفتار می‌کردند. در واقع مرا می‌زدند که چرا برگشتم. از چشم و دهان و بینی و گوش من خون سرازیر بود. سرم داغان شده بود. یعنی تقریباً بیهوش بودم. وقتی مرا به ۲۰۹ اوین بردند که دیگر ساعت حدود ده شب شده بود.

می‌گفتند: «اگر دهه ۶۰ بود تا حالا تو را کشته بودیم. خیلی شانس آوردی که الان گیر ما افتادی.» این اطلاع‌رسانی و این قدرت وسایل ارتباط جمعی، جان روزنامه‌نگاران و زندانیان سیاسی-اجتماعی را در دهه ۸۰ و ۹۰ نجات داد و می‌دهد تا مثل دهه ۶۰ همه را قتل‌عام نکنند، مثل سال ۶۷ آن همه آدم، هزاران آدم را نکشند. این اطلاع‌رسانی خیلی کمک می‌کند.

خیلی کتکم زدند. هنوز هم چشم چپام تنها ۶۰ درصد بینایی دارد. همان زمان هم نزدیک یک‌ماه به خاطر آسیبی که کمرم دیده بود،

نمی‌توانستم راه بروم. زندانیان عادی مرا به دستشویی می‌بردند. یا برای حرکت به من عصا می‌دادند. گاهی هم خود پاسدارهای بندها مرا به دستشویی می‌بردند.

کسانی استخوان توی گلوی این رژیم می‌شوند. رژیم هم می‌خواهد آنها را تف کند بیرون. اگر بکشد، خب خیلی هزینه و سروصدا دارد. ستار بهشتی، یک کارگر وبلاگ‌نویس را که شهرتی هم نداشت، کسی هم او را در رسانه‌ها نمی‌شناخت، بردند و ظرف مدت زمانی بسیار کوتاه توی زندان کشتند. این همه سروصدایی که پس از این ماجرا در رسانه‌ها روی داد، خیلی صدمه به وضعیت رژیم زد. هرچند که این‌ها آبرویی ندارند، ولی پرونده نقض حقوق بشری‌شان را سنگین‌تر کرد. اینطوری هم نیست که این‌ها هر کاری کنند بی‌جواب بماند. الان در دنیا همه بر کار همدیگر نظارت می‌کنند و نهادهای بین‌المللی بالاخره آنقدر دخالت می‌کنند تا دیکتاتورهای گیر بیافتند. الان رضا شهابی که به خاطر مقاومت‌هایش در زندان مشهور شده، هزینه رژیم را خیلی سنگین کرده است. به راحتی دیگر نمی‌توانند آن شکنجه‌هایی که اول به او داده بودند، دوباره اجرا کنند؛ این که گردنش را داغان کنند و فلج بشود.

شما حدود پنج سال در زندان بودید. چه مسائل و فشارهایی باعث شد که شما ایران را ترک کنید؟

از سال ۸۹ قول داده بودند مرا آزاد کنند که آزاد نکردند. آخر هم به قید وثیقه بیرون آمدم و آزاد نشدم. از دو سه نفر در حد میلیاردری کفالت گرفته بودند. به خاطر فشارهای بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری و سازمان «آی.ال.او» (سازمان جهانی کار) روی هیئت وزارت کار ایران که می‌خواست به اجلاس جهانی برود و آنان نمی‌گذاشتند این اتفاق افتاد. همینطور حمایت داخلی و ایستادگی کارگران و دوستان عزیز من مثل ابراهیم مددی که هر وقت مصاحبه می‌کرد، از زندانی بودن من و رنج‌هایی که می‌کشیدم می‌گفت.

علاوه بر آن در کنگره مکزیکوسیتی در حمایت از سندیکای کارگران شرکت واحد، ما پیامی از داخل زندان ترجمه کردیم و توسط مادر یکی از زندانیان به بیرون فرستادیم. در آنجا این پیام خوانده شد. نامه‌ای را نیز توانستیم به دست رئیس‌جمهور مرحوم ونزوئلا، چاوز برسانیم. آن‌هم در زمانی که محمود احمدی‌نژاد به آنجا رفته بود. هدف این بود که بگوییم آقای چاوز! شما نماینده فعالان کارگری و کارگران در ونزوئلا هستید و اتحادیه‌های کارگری شما را سر کار آورده‌اند. حالا در دولت این آقای احمدی‌نژاد که به کشور شما سفر

کرده است امثال من، عیسی سحرخیز، حشمت طبرزدی و ده‌ها تن دیگر در زندان هستیم. افرادی که در زندان بودند، از اتحادیه‌های کارگری تا روزنامه‌نگاران، در مجموع ۲۳ نفر آن نامه را امضا کردیم و فرستادیم بیرون. نامه به دست چاوز رسید.

می‌خواهم بگویم ما حتی از داخل زندان به نهادهای بین‌المللی و به مقاماتی که ادعای کارگری داشتند خبررسانی کردیم و در روزنامه کیهان و ایران و برنامه بیست و سی هم بازتاب داده شد. اینگونه فعالیت‌ها باعث شد یک سال به مدت زمان حکم حبس من اضافه شود. در نتیجه وقتی از زندان بیرون آمدم، هنوز یکسال زندانی داشتم. حدود شش ماه، چماق بالای سر من نگه داشته بودند که دوباره برگردم زندان.

وقتی از زندان بیرون آمدم، مدام تحت نظر بودم. مدام مکالماتم شنود می‌شد. جلوی خانه‌مان ماشین اطلاعات می‌ایستاد تا مردم که می‌آیند، ببینند مامور اینجا ایستاده است و فیلمبرداری و شناسایی می‌کند. حتی وقتی همکاری‌های سندیکایی‌ام به قصد دیدن من به خانه ما آمده بودند، نتوانستم به خانه خودم بروم. چون همان روز اطلاعاتی‌ها تهدید کرده بودند. آنان کنترل رادیویی هم داشتند. رادیو، منظورم کنترل رادیویی تلفن‌هایی است که ما با همدیگر داشتیم.

یعنی همین فشار ناشی از کنترل‌های مداوم باعث خروج شما از کشور شد؟

خیلی وحشتناک بود. بعد از آزادی به کمک همسرم که با مشقت فراوان جایی را در شمال تهیه کرد، به یک تبعید خودخواسته رفتیم. حتی آنجا هم ما را زیر نظر و تحت کنترل داشتند.

ستار بهشتی، یک کارگر وبلاگ‌نویس را که شهری نداشت و کسی هم او را در رسانه‌ها نمی‌شناخت، بردند و ظرف مدت زمانی بسیار کوتاه توی زندان کشتند. این همه سروسدایی که پس از این ماجرا در رسانه‌ها روی داد، خیلی صدمه به وضعیت رژیم زد.

کفالتی را که یکی از بچه‌ها گذاشته بود نیز ملغی کرده بودند تا مرا به زندان معرفی کنند. بعد از مدتی کفالت دوم را هم ملغی کردند. من هم وقتی دیدم اینطور است، دل را زدم به دریا. یعنی تقریباً از شهریورماه سال ۹۱ به تهران آمدم و شروع کردم به فعالیت‌های سندیکایی و ملاقات با اتحادیه‌ها و نهادهای کارگری که در ایران هستند.

کم کم سه، چهارتا بیانیه مشترک دادیم با امضای چند تشکل مستقل کارگری که در داخل وجود دارد؛ یعنی «سندیکای شرکت واحد»، «سندیکای فلزکار- مکانیک»، «سندیکای کارگران نقاش ساختمان»، «کانون مدافعان حقوق بشر»، «اتحادیه آزاد کارگری» و «کارگران پروژه‌های»، «سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه» و «کارگرهای سندیکای نانوهای سقز». داشتیم به طرف تشکیل پایه‌های فدراسیون داخلی سراسری کارگری ایران و انجمن همبستگی می‌رفتیم و داشتیم پایه سندیکا و تشکلهای کارگری یا اتحادیه سراسری را می‌گذاشتیم. ضمن این که می‌خواستیم حرکتهای خود سندیکای شرکت واحد را با حضور کارگران و فعالان این عرصه تقویت کنیم؛ فعالانی که در این دوره بیشتر از هیئت مدیره کار کردند. منظورم کنشگران جوان اتحادیه هستند که زمانی که ما در زندان بودیم، فعالیت سندیکا بر دوش آنها بود. مجموعه‌ی این حرکتهای و رشد جنبش سندیکایی که دوباره قوت گرفت بود، منجر به افزایش ۱۸ درصدی حقوق در سندیکای شرکت واحد در همین سال ۹۱ شد؛ به اضافه پرداخت حقوق عقبافتاده از سال ۹۰. همچنین حق مسکن از ۱۰ هزار تومان به ۱۰۰ هزار تومان در ماه رسید. البته قرار بود ما این مبلغ را به ۳۲۰ هزار تومان در ماه برسانیم. البته با این گرانی‌های وحشتناک و تورم این‌ها پولی نیست، ولی این دستاورد مهمی است که در جایی که حق کارگر را می‌خورند و حقوق کارگر را شش ماه، یکسال نمی‌دهند، در جایی که کارگرها می‌آیند جلوی استانداری‌ها و جلوی مجلس تا حقوقشان را بگیرند، کارگران شرکت واحد نه تنها حقوقشان را روز ۲۸-۲۷ هر ماه می‌گیرند، بلکه تلاش می‌شود تا مقداری پول هم اضافه بگیرند. خلاصه بگویم همه اینها به هر حال به خاطر وجود یک تشکل است و این تشکل برای رژیم دیگر خیلی خطرناک شده بود. به خصوص که از آن طرف با بیرون هم در حال کار بودیم. اطلاع‌رسانی دوباره شروع شده بود. «پیام فلزکار» و «پیک سندیکا» را می‌خواستیم دوباره راه بیندازیم. ما این نشریات را می‌دادیم به کارگران فعال و بچه‌های فعال سندیکا، آنها هم می‌بردند و بین راننده‌ها، بین کارگرهای بخشهای دیگر پخش می‌کردند.

از طریق چندتا از رفقای نزدیکم که یکجورایی هم رابطه با جاهای دیگر دارند و بعضی از اطلاعاتی‌ها که مرا در زندان شناخته بودند و کار ما را قبول داشتند (حتی یک بازپرس زندان روزی مرا صدا کرد و گریه کرد و گفت: «راحت درست است تا آخرش برو. امثال ما در این دادگاه‌های انقلاب هست. همه بد نیستند. ماها هم هستیم.» من صحنه‌هایی در زندان دیدم و خاطرات عجیبی دارم که اگر فرصت شود آنها را خواهم نوشت)، با خبر شدم که به وزارت اطلاعات خبر داده‌اند:

«فلانی [یعنی من] این دفعه آمده تهران و برنگشته. تنش می‌خارد. این را باید بخارانش و این دفعه هم اساسی.» به من گفتند پرونده تو را روی میز آن بخش به اجرا گذاشتند که پسر خامنه‌ای، مجتبی خامنه‌ای، نقدی و طائب روی آنها تصمیم نهایی را می‌گیرند؛ یعنی روی پرونده‌های سیاسی و سندیکایی‌ها و کسانی که به نظر رژیم شاخ شده‌اند. آن سه نفر سپس به شورای امنیت ملی و شورای تأمین استان دستور می‌دهند که چه کار کنند یا نکنند. این سه نفر نظر نهایی را در رابطه با پرونده‌های سیاسی به خامنه‌ای می‌دهند. یعنی چیزی به نام قانون وجود ندارد. برای مثال مثلاً سندی با امضای خود قالیباف هست که به قوه قضائیه نامه نوشته که آقا قانون را کاری نداشته باشید، این ۲۴-۲۳ تا شرکت واحدی باید اخراج شوند. به هر حال مجموعه‌ای از اینجور تهدیدها مرا وادار به ترک ایران کرد.

برگرفته از تارنمای □□□□ □□□□

مصاحبه با اصغر اسلامی و احسان دهکردی

مصاحبه با اصغر اسلامی و احسان دهکردی در باره نشست پنجم
جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران را در پیوند زیر ببینید

<http://youtu.be/1g99EUNzgoU>

« مصلحت نظام »



رضا اکرمی

یک نیروی سیاسی اپوزسیون آزادیخواه نه می‌تواند از مشارکت خود در انتخاباتی حرف بزند که درب آن به طور کامل بر هر غیر خودی بسته

است و نه درست است مردمی را به تحریم آن فرا بخواند که به هزار و یک دلیل آلترناتیو دیگری در برابر خود نمی بینند

در کانون این دور از انتخابات ریاست جمهوری اسلامی

از زمانیکه نوک کوه یخ اختلاف در روابط دستگاه دولت و «بیت رهبری» نمایان شد و جریان «انحراف» بر خانواده سیاسی اصولگرایان سایه افکند، برای هر ناظر سیاسی تحولات ایران کمابیش روشن بود که یازدهمین دور انتخابات ریاست جمهوری این بار بر محور سه قطب صاحب نفوذ در درون رژیم رقم خواهد خورد. ۱- حامیان سفت و سخت علی خامنه ای که هنوز در ساختار قدرت حرف اول را می زنند ۲- طرفداران احمدی نژاد و به اصطلاح دولتی ها و ۳- اصلاح طلبان میانه رو.

با توجه به لیست ثبت نام کنندگان یازدهمین دور انتخابات ریاست جمهوری اسلامی که دیروز انتشار یافت، چهره و صف آرائی این سه نحله فکری و سیاسی در درون رژیم اسلامی شفافیت بیشتری یافته است. هر گاه با اتفاق غیر قابل پیش بینی ای مواجه نشویم می توان احتمال داد که علی اکبر هاشمی رفسنجانی در رقابتی نه چندان ساده، پیروز این دور از انتخابات خواهد بود و نتیجه چنین انتخابی از طرف بازوی «شرعی و حقوقی» ولی فقیه یعنی «شورای نگهبان قانون اساسی» به رسمیت شناخته خواهد شد.

آنچه پایه این ارزیابی است فاصله گرفتن از هیجاناتی است که معمولاً در آستانه چنین انتخاباتی (لا اقل از ۷۶ بدین سو) به وجود می آید و تمام جناحهای حکومت، به شمول اصلاح طلبان و برخی جریانات اپوزیسیون نما در خارج از کشور و رسانه های ظاهراً بی طرف در دامن زدن بدان از مهارت کافی برخوردارند.

نظری بر لیست مشکلات و دشواریهایی که جامعه امروز ایران با آن روبروست و در اساس محصول رفتار خودکامگانی است که بیش از سه دهه بر کشور حکمرانی مطلق دارند، بیانگر این واقعیت است که اولاً: دامنه بحران امروز در حدیست که برون رفت از آن تحت هیچ شرایطی در توان باند محدود باقی مانده از دستگاه فاسد اداری، مدیریت و سیاسی رژیم که هنوز سکاندار اصلی قدرتند نیست. ثانیاً: جنبشی که قادر باشد با اتکاء بر نیروی اجتماعی میلیونی گشایشگر روزه ای باشد بر تحول و یا حتی اصلاحاتی عمیق در صحنه نیست و یا ابزار ضرور را برای برداشتن چنین گامی در اختیار ندارد. و اما لیست بسیار مختصری از درد و رنج مردم، نابسامانیها، سر در

گمی ها و بالاخره خطراتی که از ناحیه نیروهای خارج، کشور را تهدید می کند:

– بیکاری، گرانی و فقر که دیگر رشد آن نه به ماه و هفته بلکه در روز و ساعت رقم می خورد.

– در نیمه راه ماندن طرحی که قرار بود به «هدفمندی یارانه» منجر شود و هم اکنون از بهارش پیداست. سقوط سر سام آور قدرت خرید اقشار متوسط و چشم انداز تیره نرسیدن مبلغ وعده داده شده به اقشار فقیر و کم درآمد، هر گاه منبع تأمین چنین بودجه ای چنانکه ماه های گذشته دیده ایم یا بر اثر نرسیدن پول نفت به خشکد و یا در دعاها و کشکشهای باند های قدرت «ملا خور» شود.

– افزوده شدن تحریم خرید نفت ایران و خریداران آن بر سایر تحریمهای پیشین و عدم امکان بازگشت پول صادرات محدودی که انجام می گیرد.

– بی سرانجام ماندن مذاکرات ماراتنی که بین هیئت ایرانی و ۱+۵ به نمایندگی از جانب سازمان ملل انجام می پذیرد، بر سر مناقشه هسته ای و به طور کلی بلا تکلیفی در کار این پروژ. می دانیم که نیروگاه بوشهر با بلعیدن میلیارد ها دلار هنوز قادر نیست به یک الونک ساکنان اطراف خود روشنائی بخشد و از سوی دیگر هنوز شفاف سازی پیرامون اهداف غیر نظامی آن صورت نگرفته است.

– انزوای بین المللی و غیبت کامل دیپلماسی ایران در صحنه بین المللی و فقدان ابتکار عمل در جهت گشودن باب گفتگو با قدرتهای مهم جهانی و به هراج گذاشتن منافع ملی و باج دهی به برخی کشور ها برای پر کردن خلاء پیشگفته.

– سوریه و رژیم اسد(پدر و پسر) سه دهه است که بخشی از دارائیهای مردم ایران را در قالب نفت ارزان یا مجانی و حمایت های مالی و تسلیحاتی و .. به یغما برده اند که در کنار ایجاد سر پل ارتباط با حزب اله لبنان و سازمانهای حماس و جهاد اسلامی در فلسطین، برای معادلات و نفوذ منطقه ای جمهوری اسلامی متحدی نیرومند باقی بمانند. بحران همه جانبه ای که این کشور را فرا گرفته است و می رود تا به یک جدال منطقه ای تبدیل شود جنازه ایست از جمله بر سر دست حاکمین جمهوری اسلامی.

این همه و ده ها مورد دیگر که می توان بر این لیست افزود در حالی

پیش روی حکومت قرار دارد که کشاکش در صفوف آنها به مرز غیر قابل کنترلی رسیده است و عتاب و خطاب رهبر نیز دیگر قادر نیست هیچ یک از طرفین دعوا را به تمکین وادار کند.

در یک چنین بازی پاتی به نظر می رسد انتخاب زیادی پیش روی هیچ یک از طرفین این بازی شطرنج که مردم باشند یا غالب و مغلوب حاکمیت و یا اپوزیسیون آن وجود ندارد. و باز به نظر می رسد بر یک چنین زمینه و شرایطی انتخاب بین بد و بد تر این بار نه فقط دامن مردم و نیروهای منتقد و مخالف رژیم بلکه، صاحبین قدرت را هم گرفته است.

یک لحظه چشم ها را بر هم بگذاریم و ببینیم در شرایط حذفی کاندیدای مورد حمایت احمدی نژاد و اصلاح طلبان میانه رو علی خامنه ای و بیت او چه چیزی در چنته دارند تا به مردم معرفی کنند تا نه تنها با مقاومت و احیانا جنبش مردم به تنگ آمده مواجه نشوند بلکه تنور انتخابات را هم گرم نگه دارند و «حماسه سیاسی» مورد ادعای خامنه ای به افکار عمومی بین المللی فروخته شود.

بنا بر آنچه گفته شد اگر به قول معروف تنها به قاضی نرفته باشیم (آنهم در شرایطی که همه زنگ ها برای قهرمان سازی و فدا کارنمائی رفسنجانی به صدا در آمده است) حضور علی اکبر هاشمی رفسنجانی در انتخابات یازدهمین دور ریاست جمهوری انتخاب بین بد و بد تر (مثلا محمد خاتمی یا شورشهای مرد می) آقای خامنه ایست در مواجهه با مشکلات پیش گفته و تحت فشار و مشاوره های عقلای این قوم در جبهه محافظه کاران سنتی، بازار و صاحبان سرمایه.

و اما سپردن امور اجرایی کشور با مختصاتی که از آن نام بردم به دست «رئیس شورای تشخیص مصلحت نظام» آیا با واکنش افراطیون بیت رهبری، سپاه، بسیج و چاپلوسانی که با فحاشی به او نردبان ترقی در رده های سیاسی، نظامی و تبلیغاتی و رسانه ای «نظام» را پیموده اند مواجه می شود یا خیر؟ سئوالی است فعلا بی جواب. اما به نظر می رسد نه خامنه ای هنوز نا توان از ساکت کردن آنهاست و نه هاشمی قرار است به این گروه ها چنگ و دندان نشان دهد.

چون این روز ها بسیار می خوانیم و می شنویم از صحنه های مهیج آخرین لحظات تصمیم گیری رفسنجانی جهت ثبت نام در وزارت کشور باز هم مایلیم ریسک نمایم و بگویم این تصمیم از مدتها پیش (دسته کم از زمانیکه آقای خاتمی ختم حضور خود را اعلام داشته بود) گرفته شده

بود و اساس آن نه تمایل شخصی وی در قبول این مسئولیت با کھولت سنی که دارد، بلکه تعهد بی تردید او در حفظ این نظام و البته با دغدغه های خاص او که همیشه بر کلیت اجزاء آن می چرخیده است و هر گاه یکی از کفه های این ترازو به نفع دیگری سنگینی کرده است همواره این او بوده است که آب رفته را به جوی بازگردانده است.

با چنین فرضی شاید بتوان به برخی فرضیات دیگر نیز اشاره داشت.

از امروز همانطور که دیدیم جناح اصلاح طلب، میانه رو و بخشی از محافظه کاران و البته مجمع روحانیون مبارز و برخی دیگر از روحانیون سر شناس از وی حمایت خواهند کرد. و طبعاً در شرایط پیروزی احتمالی اجزاء تشکیل دهنده دولت «آشتی ملی ای» خواهند بود که خود پیشتر مطالبه کرده بود.

مردم در این انتخابات حضور حد اکثری نخواهند داشت اما بدلا یل گوناگون به پای صندوقهای رأی خواهند رفت و اگر چه انتظار آفرینش «حماسه سیاسی» رهبر متحقق نخواهد شد اما بیش از نیمی از واجدین شرایط شناسنامه های خود را مهیور خواهند کرد.

می توان حدس زد این بار نیز بخش مسلط قدرت تمام تلاش خود را بکار خواهد برد تا کاندیدای مطلوب خود که احتمالا سعید جلیلی خواهد بود را از صندوق رأی بیرون بیاورد، اما دقیقا به همین دلیل با اقبال رأی دهندگان مواجه نخواهد شد و او تنها بر آراء سازماندهی شده و یا به اصطلاح خودشان مهندسی شده باید حساب کند. که این نیز در مقایسه با انتخابات سال ۸۸ از شانس کمتری برخوردار است.

با چنین فرضی می توان انتظار داشت که رقیب واقعی هاشمی چون ۸ سال پیش از خانواده «کوخ نشین عدالت ورز و مهر پرور» احمدی نژاد بیرون خواهد آمد که اسفندیدار رحیم مشائی باشد یا جانشین وی در شرایط احتمالی رد صلاحیت اش.

در میان نیروهای اپوزیسیون البته وضع به گونه ای دیگر خواهد بود. هر گاه از آن دسته از جریانات بگذریم که نسخه اشان از پیش پیچیده شده است و فارغ از تمامی کنشها و واکنشهای درونی این سیستم رفتار متفاوت مردم در یک دهه گذشته، روز شمار سرنگونی کلیت آن بوده اند، مابقی نیز از اتخاذ تاکتیک کمابیش واحد باز مانده اند و گاه در هر یک از این بزنگاه های انتخاباتی باز هم آسیب دیده اند و نیرو از دست داده اند.

در وضعیت کنونی هر گاه این نیرو بتواند صدای اعتراض خود را نسبت به انتخاباتی که همچنان فاقد حداقلهای لازم، مبتنی بر معیارهای به رسمیت شناخته شده در مجامع بین المللی است به گوش مردم ایران و جهان برساند و تلاش نماید نه تنها صدای اعتراض، بلکه شرایط یک انتخابات آزاد و دمکراتیک را ترسیم نماید و طبعا حضور و دعوت به حضور دیگران را به چنین شرایطی مشروط نماید به سهم خود ناظر بی طرف این جدال نا برابر نخواهد بود.

در انتها با توجه به همه آنچه گفته شد به نظر می رسد در تعادل موجود قوا یا بهتر است گفته شود در ناعادلی موجود قوا و امکانات و با احتساب شرایط خطیری که کشور ما در این برهه زمانی در داخل و خارج با آن رو بروت . یک نیروی سیاسی اپوزسیون آزادخواه نه می تواند از مشارکت خود در انتخاباتی حرف بزند که درب آن به طور کامل بر هر غیر خودی بسته است و نه درست است مردمی را به تحریم آن فرا بخواند که به هزار و یک دلیل آلترناتیو دیگری در برابر خود نمی بینند (منظور مردم مخالف و منتقد است) و برای اینکه بیش از این خانه خراب نشوند احتمالا دستکش بدست خواهند کرد و این باربرگه رأی خود را به مسلخ «شورای تشخیص مصلحت نظام» خواهند برد.

۱۴/۰۵/۲۰۱۳

Akrami_r@yahoo.com